

ساختار جدید مصادر تشریح اباضیه معاصر

ابراهیم قاسمی*

[تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۲/۱۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۳/۲۵]

چکیده

فقه اباضیه، از جهتی قطعه‌ای میان ظاهریه و حنابله و از جهت دیگر حنفیه است. این فقه با اینکه در عراق تأسیس شده است، ولی از روش احناف و معتزله پیروی نمی‌کند. روش فقهی اباضی‌ها، نه ظاهرگرایی صرف است و نه رأی‌گرایی صرف، بلکه آن دسته از ظواهر را که با عقل سازگاری ندارد، تأویل می‌کنند. البته نباید از نظر دور داشت که فتاوای اباضیه، گاهی با مالکی، گاهی با حنفی و گاهی با امامیه تطبیق می‌کند. رویکرد و ساختار جدید از سوی اباضیه معاصر در ضمن یک تقسیم سه‌گانه برای منابع استنباط تعقیب می‌شود. قرآن، سنت و رأی، مصادر تشریح در اباضیه هستند؛ همچنین اجماع، قیاس و استدلال از مصادیق رأی به شمار می‌آیند. مقصود از استدلال در اباضیه، استصحاب و استحسان و مصالح مرسله است. این مقاله با رویکرد توصیفی - تحلیلی و با روش کتابخانه‌ای، به بازسازی، تجدیدبنا و ساختار جدید مصادر تشریح و استنباط اباضیه در دوره معاصر می‌پردازد.

کلیدواژه‌ها: ساختار جدید، مصادر تشریح، مصادر استنباط، اباضیه، اباضیه معاصر

مقدمه

اباضیه اجتهاد را امری ضروری برای هر عصر می‌داند؛ زیرا در هر دوره‌ای حوادثی پدید می‌آید که فقیهان باید مطابق با اصول شرع آن حوادث را تفسیر کنند و چنین حوادثی در عصر پیامبر اکرم (ص) سابقه نداشته است. بنابراین اجتهاد، برای اباضیان واجب کفایی به شمار می‌آید. اجتهاد از نظر اباضیان به دو نوع تقسیم می‌شود: الف) اجتهاد جمعی: نخبگان اباضی دور هم جمع می‌شوند و در موردی که در قرآن و سنت حکمی وجود ندارد، با هم مشورت می‌کنند و در نهایت حکمی را درباره آن امر بر اساس قواعد فقهی و اصولی و در نظر گرفتن احکام مشابه صادر می‌کنند. این اجتهاد به نام اجماع هم شناخته شده است (باجو، ۲۰۰۵: ۶۸). ب) اجتهاد فردی: فقیه تمام تلاش خود را برای استنباط احکام شرعی ظنی به عمل می‌آورد.

اباضیان هر دو نوع اجتهاد جمعی و فردی را معتبر می‌دانند؛ با وجود این مجتهد باید شرایطی داشته باشد که عبارت‌اند از آشنایی با نصوص کتاب، سنت و احکام متعلق به آنها و همچنین اجماع فقیهان امت و صادر نشدن حکمی بر خلاف اجماع، آشنایی با علوم و فنون زبان عربی همچون نحو، صرف، بلاغت و مفردات در حد ملکه‌شدن این علوم و آشنایی کامل با علم اصول فقه و نیز گویند شناسایی ناسخ و منسوخ از هم از ضرورت‌های یک مجتهد است (اطفیش، ۱۹۸۵: ۳۴، ۹۰)؛ زیرا بدون دانستن این امور و داشتن این شرایط نمی‌تواند به استنباط احکام شرعی بپردازد. در اباضیه باب اجتهاد از زمان جابر بن زید که فقه اباضیه منسوب به اوست، تاکنون مفتوح است و کسی مدعی بسته‌شدن آن باب نشده است (باجو، ۲۰۰۵: ۷۲).

درباره اینکه فقه اباضیه به کدام روش فقهی مذاهب اسلامی (حنفی، شافعی، حنبلی و امامی) شبیه است، نظر دقیقی وجود ندارد، ولی برخی صاحب‌نظران معتقدند که فقه اباضیه قطعه‌ای میان دو چیز است؛ از یک‌سو اهل ظاهر و حنابله و از سوی دیگر حنفیه. همچنین این فقه با اینکه در عراق تأسیس شده است، از روش احناف و معتزله پیروی نمی‌کند (معمّر، ۲۰۰۳: ۳۸۸).^۱ شاید منظور این محقق اباضی این باشد که روش فقهی اباضی‌ها، نه ظاهرگرایی صرف است و نه رأی‌گرایی صرف، بلکه آن دسته از ظواهر که با عقل سازگاری ندارد را تأویل می‌کنند. البته نباید از نظر دور داشت که فتاوی اباضیه گاهی با مالکی، گاهی با حنفی و گاهی با امامیه تطبیق می‌کند. این مسئله ضمن شواهدی که در این مقاله ارائه می‌گردد، روشن می‌شود.

اباضیان انتساب فقه اباضیه به عبدالله اباض تمیمی را نمی‌پذیرند و معتقدند او در تدوین و ترسیم فقه اباضیه نقشی نداشته است، بلکه این انتساب را از سوی بنی‌امیه می‌دانند که به منظور تخطئه دشمنان خویش، سیاست بدنام‌کردن آن‌ها را به کار می‌برد و پیروان جابر بن زید را به عبدالله بن اباض نسبت داد که با عبدالملک سر ناسازگاری داشت؛ زیرا نسبت فقه اباضیه به عبدالله دو یا سه قرن پس از ظهور مذهب اباضیه بر سر زبان‌ها افتاد. بنابراین اباضیان بیشتر فقه خویش را مدیون جابر بن زید می‌دانند تا ابن اباض (ضیایی، ۱۳۹۰: ۵۴۳).

جابر در عمان متولد شد و به بصره مهاجرت کرد که مرکز مکتب فقهی به شیوه «اهل رأی» بود و دانش فقه و حدیث را از صحابه و تابعان آن خطه با سبک مکتب اهل رأی فراگرفت. همچنین در مسافرت‌هایی که به مکه و مدینه داشت، با روش اهل حدیث نیز آشنایی پیدا کرد و از افرادی چون عبدالله بن عباس در مکه و عبدالله بن عمر، عایشه، زید بن ثابت، ابوسعید خدری و دیگران در مدینه دانش آموخت؛ چنان‌که ابن عمر به وی می‌گوید: «ای جابر! تو از فقیهان بصره هستی و فتوا صادر خواهی کرد؛ اما باید فتاوی تو تنها بر اساس نص قاطع و سنت ناطقه باشد». هدف ابن عمر این است که او را از افراط در اعمال رأی باز دارد (ضیایی، ۱۳۹۰: ۵۴۳). از این رو به نظر می‌رسد وی هر دو سبک «اهل رأی» و «اهل حدیث» (فتوا بر اساس ظاهر حدیث) را تجربه کرده است و به یقین این آشنایی در شیوه اجتهاد او بی‌تأثیر نبوده است.

بر اساس پژوهش‌های انجام‌شده، وی تا زمانی که دلیلی از قرآن و سنت داشت، سراغ رأی به سبک ابوحنیفه در کوفه نمی‌رفت، ولی از اعمال رأی و قیاس نیز ابایی نداشت، با وجود این در به‌کارگیری آن نهایت دقت را به خرج می‌داد. به همین دلیل وقتی به او گفته شد «برخی، فتاوی تو را می‌نویسند، گفت چه بسا من از آن برگشتم، یعنی طبق شرایط موجود چنین حکمی را صادر کرده و با تغییر شرایط نظرش عوض خواهد شد» (ضیایی، ۱۳۹۰: ۵۴۳). بنابراین می‌توان گفت سبک اجتهاد جابر بن زید، معجونی از شیوه اهل رأی (عقل‌گرا) و اهل حدیث (نص‌گرا) خواهد بود.

روش فقیهان اباضیه از قدیم بر این معیار استوار بود که به ترتیب اولویت به قرآن، سنت، اجماع، قیاس و استصحاب عمل می‌کنند و اگر حکم مسئله در هیچ‌کدام از این مصادر یافت نشود، اجتهاد می‌کنند. این ترتیب از گفته برخی از عالمان آنها درباره شرایط اجتهاد استفاده می‌شود^۲ (اطفیش، ۱۹۸۵: ۳۴، ۹۰).

در دوره معاصر نیز عالمان اباضیه همان مصادر تشریح مورد استفاده خود را در ساختار جدیدی مطرح کرده‌اند؛ به گونه‌ای که قرآن، سنت و رأی، مصادر تشریح در اباضیه به شمار می‌آیند که اجماع، قیاس و استدلال از مصادیق رأی هستند. مقصود اباضیه معاصر از استدلال، استصحاب و استحسان و مصالح مرسله است (باجو، ۲۰۰۵: ۱۵۶ - ۱۵۸ و ۶۹۸؛ عبد ربه، ۱۹۸۷: ۳۳۸). البته اباضیه، مصادر فرعی هم برای تشریح ذکر کرده‌اند؛ مانند استقرا، قول صحابی، شرایع قبل و الهام (سیابی، ۲۰۱۵: ۵۱۷ - ۵۲۴). در این نوشتار به ترتیب و طولی بودن میان مصادر اصلی نظر داریم.

۱. قرآن کریم

اولین و مهم‌ترین مصدر فقه نزد تمام مسلمانان و فرقه‌های اسلامی و همچنین اباضیه، قرآن است. قرآن عبارت است از «هو النظم المنزل علی نبینا (ص) للاعجاز المنقول عنه متواترا» (معمر، ۲۰۰۳: ۳۸۷؛ قتیبه، ۱۹۹۲: ۲۴). اباضیه تأکید می‌کنند هر کسی چیزی از قرآن کریم اعم از آیه، سوره یا حرفی را انکار کند، مشرک یا مرتد است^۳ (معمر، ۲۰۰۳: ۳۸۶؛ قتیبه، ۱۹۹۲: ۲۴). یکی از عالمان اباضیه پس از اثبات قطعیت و ثبوت نص قرآنی، در بیان قرآن و ویژگی‌هایش می‌نویسد: «بی‌شک تمام قرآن کریم از جانب خداوند متعال با جبرئیل امین نازل شده است. قرآن بر قلب محمد (ص) نازل شد تا او را از اندازدهندگان قرار دهد و با لسان عربی آشکار نازل گردید» (کدمی، ۱۹۸۴: ۱، ۱۸).

قرآن به وسیله وحی خاصی که رسول خدا (ص) را در شرایط و حالات خاصی قرار می‌داد، نازل شده است (باجو، ۲۰۰۵: ۱۶۹). یکی از مهم‌ترین دلایل حجیت قرآن، اعجاز آن است. اعجاز قرآن، صفتی است که با وجود دعوت به تحدی، احدی نتوانست مانند آن را بیاورد و تمام جهانیان عاجز مانده‌اند (باجو، ۲۰۰۵: ۱۷۱). اعجاز قرآن نمونه‌ها و وجوه مختلفی دارد که عالمان اباضیه به آنها اشاره کرده‌اند؛ مانند ایجاز و بلاغت، فصاحت و بیان، دربرداشتن اخبار گذشتگان و آیندگان، جامع‌بودن در تمام علوم و... (اطفیش، بی‌تا: ۲۱ - ۲۲).

قرآن کریم محور تمام علوم شرعیه است و تمام حلال‌ها و حرام‌ها را باید از قرآن به دست آورد (باجو، ۲۰۰۵: ۱۷۹). عالمان اباضیه قرآن کریم را در قالب تصویر و مثالی ادبی به درختی تشبیه کرده‌اند که دارای ریشه، تنه، شاخه، برگ‌ها و ثمره‌هاست

(ورجلانی، ۱۹۸۳: ۱، ۷۶). بنابراین قرآن اصل و ریشه تشریح و مصدری مهم و اساسی برای احکام است.

تعبیر مهم تری که اباضیه درباره جایگاه قرآن دارند، این است که گویند: «تمام احکام شریعت از طریق واحد و اصل یگانه‌ای گرفته شده‌اند که قرآن نام دارد» (ابن برکه، بی تا: ۱، ۲۷۹؛ شقصی، ۲۰۰۶: ۱، ۸۴). بر اساس باور اباضیه، سنت نیز تأویل کتاب قرآن است و حجیت خود را از قرآن می‌گیرد؛ همان‌گونه که اجماع از کتاب و سنت به دست می‌آید. در نتیجه باید گفت تمام حق و تمام علم از قرآن است (کندی، ۱۹۸۳: ۱، ۵۰ - ۵۱). اباضیه درباره رابطه قرآن و سنت و تخصیص قرآن به سنت نظریه حد وسطی را قائل هستند؛ از طرفی نه مانند شافعی که به کلی تخصیص قرآن به سنت را قبول ندارد و نه مانند ابن حزم اندلسی که قرآن را به واسطه سنت و حتی خبر واحد تخصیص می‌زند (ابن حزم، بی تا: ۴، ۶۴۴)، بلکه دیدگاه‌شان این است که قرآن چون قطعی است، فقط می‌تواند به وسیله سنت متواتر یا مستفیض تخصیص بخورد که آنها هم قطعی هستند، برخلاف خبر واحد که ظنی است و تاب مقاومت در برابر قرآن را ندارد و نمی‌تواند قرآن را تخصیص بزند (اغبری، ۲۰۱۳: ۱۴۸ - ۱۴۹).

۱-۱. نقش قرآن در فقه اباضیه

استناد به قرآن کریم در جای جای فقه اباضیه مشاهده می‌شود؛ برای نمونه به مواردی اشاره می‌شود.

الف. شیوه وضوگرفتن: با استفاده از آیه «فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ» (مائده: ۶)، شستن تمام صورت، دست‌ها، پاها و مسح بخشی از سر را واجب می‌دانند^۴ (اطفیش، ۱۹۸۵: ۱، ۱۳۵). شستن دست‌ها همراه مرفق و شستن پاها، نشان‌دهنده این است که آیه شریفه را به روش اهل سنت تحلیل می‌کنند و جمله «إِلَى الْمَرَافِقِ» را دلیل می‌گیرند بر اینکه شروع شستن دست‌ها از انگشتان دست به طرف مرفق باشد؛ زیرا آیه شریفه غایت «إلی» را مرفق معرفی می‌کند، هرچند معتقدند اگر آیه شریفه نبود، به طور طبیعی باید شستن از مرفق به طرف انگشتان انجام می‌گرفت (اطفیش، ۱۹۸۵: ۱، ۱۶۲)؛ زیرا جابر بن زید مسح بر خُفین را جایز نمی‌داند و استدلالش به آیه شریفه به این ترتیب است: «أَنَّ تَعَالَى أَمَرَ بِغَسْلِ الْقَدَمَيْنِ بغير تفرقة بين لابس خُفٍّ و غير لابس» (بکوش، ۱۹۸۶: ۱۴۹).

ب. استعاذه در نماز: میان عالمان اباضی در اینکه استعاذه در نماز سنت است یا فرض، اختلاف است. برخی آن را سنت می‌دانند و برخی با استناد به اطلاق آیه «فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» (نحل: ۹۸) فرض می‌شمارد (اطفیش، ۱۹۸۵: ۳، ۱۰۵).

ج. طلاق: اینان همانند دیگر مذاهب، طلاق را به طلاق «سنت» و «بدعت» تقسیم می‌کنند و طلاق سنت را طلاق در غیر حالات قاعدگی، نفاس و در غیر طهر موعده جایز می‌دانند. طلاق جمع یا سه طلاق به لفظ واحد و مجلس واحد را مطابق اطلاق آیه شریفه «الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ» و روایت ابن عباس، یک طلاق می‌دانند (اطفیش، ۱۹۸۵: ۱۳، ۴۱۳ - ۴۳۵).

د. واجب نبودن قرائت سوره فاتحه: در اینکه در هر رکعت از نمازها خواندن سوره فاتحه واجب است یا نه، اختلافی می‌دانند و ادعا شده است جابر بن زید در نماز، جمله «مُدَهَامَتَانِ» (الرَّحْمَن: ۶۴) یا آیه «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ» (ملک: ۳۰) را خواند و به رکوع رفت. دلیل آن را آیه شریفه «فَاقْرَأُوا مَا تيسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ» (مزمّل: ۲۰) می‌دانند (بکوش، ۱۹۸۶: ۱۷۵ - ۱۷۶).

۲. سنت

دومین منبع و مصدر در فقه اباضیه پس از قرآن، سنت است. سنت نیز مانند قرآن، وحی از جانب پروردگار است؛ اما وحی‌ای که از طریق الهام است نه انزال (سالمی، ۱۹۸۹: ۱، ۱۷۴) و همچنین لزوم تلاوت ندارد و نمازخواندن به آن صحیح نیست. تفاوت دیگر در ورود تحریف، باطل و تشکیک است که هیچ‌گونه باطل و کژی در قرآن راه ندارد؛ اما سنت می‌تواند به وضع و تحریف دچار شده باشد (باجو، ۲۰۰۵: ۱۸۳).

سنت در لغت به معنای طریق و عادت است؛ خواه طریق و عادت پسندیده باشد یا مذموم (سالمی، ۲۰۰۸: ۲، ۲)؛ اما در اصطلاح به آنچه از رسول خدا (ص) آمده است، سنت می‌گویند. به عبارت دیگر، سنت عبارت است از آنچه از پیامبر صادر شده است و قرآن نیست، قول باشد یا فعل یا تقریر (سالمی، ۲۰۰۸: ۲، ۲).

حجیت سنت را می‌توان از آیات قرآن کریم، مانند «وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ احذَرُوا فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَي رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» (مائده: ۹۲) و «وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ آلِ هَوَىٰ وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ آلِ هَوَىٰ» (نجم: ۳ - ۴) یا از خود سنت اثبات کرد؛ از جمله

رسول خدا (ص) فرمودند: «هر کسی امر مرا اطاعت کند، مرا [بهراستی] اطاعت کرده است و هر کسی از امر من سرپیچی کند، مرا [بهراستی] عصیان کرده است» (فراهیدی، ۲۰۱۴: ۱، ۱۹).

نزد اصولیان اباضی مشهور است که سنت شامل قول، فعل و تقریر می‌شود و سنت قولی همان حدیث است (سالمی، ۲۰۰۸: ۲، ۲). افعال پیامبر (ص) اگر معلوم باشد که بر نحو و جوب، استحباب و اباحه است که بر طبق آن عمل می‌شود؛ اما اگر وصف آن معلوم نبود، برخی از عالمان فعل پیامبر (ص) را بر وجوب حمل می‌نمایند، برخی بر اباحه و برخی دیگر بر ندب (سالمی، ۲۰۰۸: ۲، ۵۲ - ۵۳).

۱-۲. انواع خبر

تقسیم متعارف نزد عالمان مذاهب اسلامی این است که خبر یا متواتر است یا واحد. هرچند حنفیه قسم سومی به نام خبر مشهور، یعنی همان خبر مستفیض را به آن افزوده‌اند که برخی از اباضیه به این دیدگاه حنفیه قائل هستند (باجو، ۲۰۰۵: ۲۰۳).

الف. خبر متواتر: جماعتی که عادتاً توافق و هماهنگی آنان بر دروغ محال است خبری را نقل کنند. به همین دلیل اگر خبری را از این جماعت شنیدیم، علم ضروری برای ما حاصل می‌گردد (شقصی، ۲۰۰۶: ۱، ۸۰). تواتر نیز به متواتر لفظی و متواتر معنوی تقسیم می‌شود. بنابراین اگر خبری بعینه و با همان الفاظ به صورت متواتر نقل شود، آن را متواتر لفظی و در غیر این حالت آن را متواتر معنوی می‌نامند (سالمی، ۲۰۰۸: ۲، ۸).

برخی رجال اباضی برای تواتر سه شرط ذکر می‌کنند:

عقل: پس خبر مجانین و اطفال پذیرفته نیست.

مشاهده: علم ناقلان باید مستند به حواس باشد نه حدسی.

عدد: تعداد ناقلان باید به مقداری باشد که برای انسان اطمینان حاصل شود (ورجلانی، ۱۹۸۴: ۱، ۹۳).

از نظر اباضیه، حکم و اعتبار خبر مستفیض همان حکم خبر متواتر را داراست و برخلاف خبر واحد قطع آور است (اغبری، ۲۰۱۳: ۱۴۸).

ب. خبر واحد: خبری که سند آن به رسول خدا (ص) بازمی‌گردد؛ اما به حد تواتر نمی‌رسد. پس اگر جماعتی خبری را مثلاً از پنج یا شش نفر نقل کنند، خبر واحد نام

دارد (غزالی، ۱۹۹۶: ۱، ۱۴۵). اباضیه معتقدند بسیاری از احکام فقه اسلامی بر اساس اخبار واحد به دست آمده است؛ پس اگر خبر واحد را نپذیریم، باید بسیاری از احکام شریعت را نیز رد کنیم. بر همین اساس کوشیده‌اند برای حجیت خبر واحد دلایلی بیان کنند. خلاصه دلایل این است که به صورت متواتر از صحابه برای ما نقل شده است و همچنین خود صحابه در زمان حیات رسول خدا (ص) و بعد از وفاتشان، طبق خبر واحد عمل نموده‌اند. همچنین به متواتر نقل شده است رسول خدا (ص) امامان را برای نماز یا قاضیان را برای صدور احکام و فرماندهان را برای سرپرستی لشکرها ارسال می‌فرمود و درحالی‌که این افراد آحاد بودند، مردم اوامر آنها را جامه عمل می‌پوشاندند (ابن‌برکه، بی‌تا: ۱، ۴۸۹؛ ورجلانی، ۱۹۸۴: ۲، ۲۰۶ - ۲۱۰؛ سالمی، ۲۰۰۸: ۲، ۱۵ - ۲۰). برای پذیرش خبر واحد و اطمینان به آن، شروطی بیان کرده‌اند؛ خبر واحد هرچند علم آور نیست، در همه ادوار تاریخی از سوی فقیهان مذاهب به آن عمل شده است. ورجلانی حدیث مقبول را مسند صحیح می‌نامد و در تعریف و ذکر شروط آن می‌گوید: «حدیث مقبول آن است که ثقات از یک طریق یا طرق مختلف از رسول خدا (ص) نقل می‌نمایند و هیچ شک، شبهه و وهنی از جهت سند و متن در آن نیست و راویان مجهول یا ضعیف یا مختلف فیه در آن وجود ندارد» (ورجلانی، ۱۹۸۴: ۲، ۱۹۴).

از جمله مباحث مطرح در سنت و محل بحث و نظر، خبر مرسل است. ابن‌برکه یکی از فقیهان اباضیه در تعریف خبر مرسل می‌گوید: «اگر تابعی خبری را از نبی نقل کند که او را ندیده باشد، خبر مرسل نام دارد. البته واجب است بین ناقل و نبی، صحابی باشد که نامش ذکر نشده است» (ابن‌برکه، بی‌تا: ۱، ۱۶). ورجلانی نیز شبیه به همین تعریف را در آثار خودش بیان کرده است (ورجلانی، ۱۹۸۴: ۲، ۱۹۴). با وجود اینکه در حجیت خبر مرسل اختلاف‌هایی مشاهده می‌شود، اباضیه همراه با جمهور فقیهان و عالمان به خبر مرسل عمل کرده‌اند و به آن احتجاج می‌جویند (سالمی، ۲۰۰۸: ۲، ۴۶؛ غزالی، ۱۹۹۶: ۱، ۱۶۹).

۲-۲. نقش سنت در فقه اباضیه

هرچند قرآن در فقه اباضیه، اصلی‌ترین دلیل شرعی احکام به شمار می‌رود، در عمل «سنت» نقش پررنگ‌تری ایفا می‌کند. اینکه گفته شده است اباضیه به روایاتی که از طریق راویان غیر اباضی نقل شده، تمایل نشان نمی‌دهند (ضیایی، ۱۳۹۰: ۵۴۵)، سخن

نادرستی است؛ زیرا نه تنها به روایات اهل سنت عمل می‌کنند، بلکه به فتاوی‌ای عالمان آنها نیز استشهاد می‌کنند. در ادامه به مواردی از این مسئله اشاره می‌شود:

الف. جهر به بسم الله: اباضیه در حکم جهر قرائت آیه «بسم الله» طبق فتاوی‌ای جابر بن زید، قرائت جهری آن را در نمازهای جهری سنت می‌داند: «مذهب جابر بن زید: أَنْ السَّنةُ فِي البِسْمَلَةِ الجَهْرُ بها فِي مَوْضِعِ الجَهْرِ، والأَسْرارُ فِي مَوْضِعِ الأَسْرارِ... بما رَوَى عن ابن عباس أَنَّ النَبِيَّ (ص) كان يَجْهَرُ بِبِسْمِ الله الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فِي الصَّلَاةِ. قال الهيثمي: رواه الطبرانی فِي الكَبِيرِ والأَوْسَطِ و رجاله موثِقون» (بکوش، ۱۹۸۶: ۱۷۲).

ب. حلیت و حرمت گوشت شتر: در اینکه گوشت شتر، حمار اهلی، استر و فیل حلال است یا حرام، نویسنده شرح النیل و شفاء العلیل اقوال پنج‌گانه‌ای درباره گوشت حیوانات مطرح می‌کند؛ او دیدگاه شافعی را حلال بودن مطلق گوشت شتر می‌داند و سپس می‌گوید: «وَهُوَ قَوْلُ شُرَيْحٍ وَالْحَسَنِ وَأَبْنِ الزُّبَيْرِ وَعَطَاءٍ وَسَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ وَحَمَّادِ بْنِ زَيْدٍ وَاللَّيْثِ بْنِ سَعْدٍ وَأَبْنِ سِيرِينَ وَالْأَسْوَدَ بْنَ يَزِيدٍ وَالثَّوْرِيَّ وَأَبِي يُونُسَ وَمُحَمَّدَ بْنَ الْحَسَنِ وَأَبْنِ الْمُبَارَكِ وَأَسْحَاقَ وَأَبِي ثَوْرٍ وَجَمَاعَةَ مِنَ السَّلَفِ. قَالَ سَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ: مَا أَكَلْتُ أُطِيبَ مِنْ مَعْرِفَةِ بَرْدُونَ؛ وَدَلِيلُ ذَلِكَ رِوَايَةُ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ: نَهَى رَسُولُ اللهِ (ص) يَوْمَ خَيْبَرَ عَنْ لُحُومِ الْحُمْرِ الْأَهْلِيَّةِ وَرَخَّصَ فِي لُحُومِ الْخَيْلِ. وَقَالَ مَالِكٌ وَأَبُو حَنِيفَةَ وَالْأَوْزَاعِيُّ: إِنَّهَا مَكْرُوهَةٌ، لَكِنْ كَرَاهَةٌ تَنْزِيهٍ عِنْدَ مَالِكٍ، وَذَلِكَ الْحَدِيثُ فِي الْبُخَارِيِّ وَ مُسْلِمٍ. وَرَوَى أَبُو دَاوُدَ وَأَبْنُ مَاجَةَ وَالتَّنَسَائِيُّ: "أَنَّ النَّبِيَّ (ص) نَهَى عَنِ أَكْلِ لُحُومِ الْخَيْلِ وَالْبَعَالِ وَالْحَمِيرِ" وَاسْتَدْلُوا أَيْضًا بِقَوْلِهِ تَعَالَى: "وَالْخَيْلَ وَالْبَعَالَ وَالْحَمِيرَ لَتَرْكُبُوهَا وَ زِينَةً" وَقَالَ صَاحِبُ الْهُدَايَةِ مِنَ الْحَنَفِيَّةِ: الْآيَةُ خَرَجَتْ مَخْرَجَ الْأَمْتِنَانِ، وَالْأَكْلُ مِنْ أَعْلَى مَنَافِعِهَا وَالْحَكِيمُ لَا يَتْرُكُ الْأَمْتِنَانِ بِأَعْلَى النِّعَمِ وَيَمْتَنُّ بِأَدْنَاهَا، وَيَجَابُ بِأَنَّ الْآيَةَ خَرَجَتْ مَخْرَجَ الْغَالِبِ؛ لِأَنَّ الْغَالِبَ مِنَ الثَّلَاثَةِ الرُّكُوبُ وَالزَّيْنَةُ دُونَ الْأَكْلِ...» و سرانجام قول شافعی را به نوعی تأیید می‌کند؛ همچنین دیدگاه جواز و حلیت را از باب ضرورت برمی‌شمارد (اطفیش، ۱۹۸۵: ۲، ۲۱۳). همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، به احادیث اهل سنت و سخن ائمه آن‌ها استناد شده است.

ج. تطهیر نجاست: در اینکه شیء نجس با آب مطلق تطهیر می‌شود یا هر مایعی، شافعی، مالکی و امامیه، شرط طهارت را آب و مطلق بودن آن می‌دانند؛ اما اباضیه معتقد است هر مایعی که به آب شباهت داشته باشد، مانند آب میوه، آب گُل و... نیز پاک‌کننده است: «وَالْأَصْحُ زَوَالُهُ بِكُلِّ مَانِعٍ طَاهِرٍ فِي مَعْنَى الْمَاءِ». به این دلیل که در مفهوم آب به

نوعی ازاله نهفته است و این ویژگی در دیگر مایعات به جز روغن موجود است یا اینکه هر مایع پاکی به معنای آب است. بر اساس این مبنا، هر چیزی که پاک‌کننده نجاست باشد، وضو و غسل نیز با آنها جایز خواهد بود (اطفیش، ۱۹۸۵: ۲، ۲۷۰ - ۲۷۱). همچنین اگر منی در لباس نمازگزار خشکیده باشد و آن را با مالیدن برطرف کند، بدون شستن با آب پاک می‌شود؛ به دلیل عمل رسول خدا (ص): «وَزَعَمَ بَعْضُ قَوْمِنَا أَنَّ النُّطْفَةَ الْيَابِسَةَ تُفْرَكُ وَتُقْتَلُ مِنَ الثُّوبِ فَيَطْهَرُ بِلَا مَاءٍ، وَرَوَوْا "أَنَّ النَّبِيَّ (ص) فَعَلَ ذَلِكَ"»^۵ (ابن خزیمه، ۱۴۱۲: ۱، ۱۴۷) و به قَالَ بَعْضُ الْحَنَفِيَّةِ وَبَعْضُ الشَّافِعِيَّةِ (اطفیش، ۱۹۸۵: ۲، ۲۷۰ - ۲۷۱).

د. خواستگاری: منهی بودن خواستگاری از زنی که در گذشته کسی دیگر از او خواستگاری کرده، اتفاقی است؛ اما اینکه این نهی دلالت بر بطلان عقد می‌کند یا نه، جمهور فقیهان اهل سنت با اینکه نهی را تحریمی می‌دانند، عقد را باطل نمی‌شمارند، بلکه برخی آن را باطل و بر فسخ نکاح نظر می‌دهند. اباضیه هماهنگ با حنفیه و مالکیه، عقد خواستگاری دوم را صحیح می‌دانند، هرچند خواستگار را معصیت‌کار دانسته‌اند (اطفیش، ۱۹۸۵: ۱۰، ۱۸۱).

۳. رأی

بنا بر تقسیم‌بندی و ساختار جدیدی که دربارهٔ مصادر تشریح از دیدگاه اباضیه مطرح شده است، رأی سومین مصدر برای احکام معرفی می‌شود. بنا بر دیدگاه عالمان اباضی، رأی به هر چیزی اطلاق می‌شود که غیر از نص باشد و شامل سه منبع اجماع، قیاس و استدلال است (باجو، ۲۰۰۵: ۶۹۸). در ادامه به رأی و انواع آن می‌پردازیم.

۳-۱. اجماع

پس از قرآن و سنت، اجماع یکی از مهم‌ترین منابع و مصادر فقه اباضیه است. اجماع یکی از مصادیق «رأی» در مصادر تشریح اباضیه است. مردم در زمان حیات رسول اکرم (ص)، احکام خود را از کتاب و سنت دریافت می‌کردند؛ اما پس از رحلت رسول الله (ص)، یکی از مهم‌ترین منابع مورد اعتماد اجماع بود (ورجلانی، ۱۹۸۴: ۱، ۱۸).

اجماع در لغت در دو معنای «عزم و اتفاق» به کار می‌رود (ورجلانی، ۱۹۸۴: ۲،

(۲۴۵)، ولی اجماع در اصطلاح تعاریف متعددی دارد. ورجلانی می‌گوید عده‌ای قائل‌اند که «اتفاق اهل حلّ و عقد از امت رسول‌الله (ص) بر امری از امور شرعی، عقلی و عادی، اجماع نام دارد» (ورجلانی، ۱۹۸۴: ۲، ۲۴۵)؛ اما تعریف متأخرین عبارت است از: «اتفاق مجتهدان از امت پس از وفات رسول‌الله (ص)، در عصری از دوران و بر امری از امور» (سالمی، ۲۰۰۸: ۲، ۶۵؛ اطفیش، ۲۰۰۷: ۱، ۹).

در کتاب *منهج الاجتهاد عند الاباضیه* آمده است: اجماع از نظر چگونگی حاصل شدنش به دو قسم «قولی و سکوتی» تقسیم می‌شود:
الف) اجماع قولی: تمام عالمان و مجتهدان نظر خود را درباره مسئله مورد اجماع بیان می‌دارند (باجو، ۲۰۰۵: ۲۵۴).

ب) اجماع سکوتی: حکم را شخصی می‌خواند و برخی در کلام خود تأیید می‌کنند و دیگران با سکوت خود، اعلام رضایت می‌دارند (باجو، ۲۰۰۵: ۲۵۴).
در کتاب‌های اباضیه، بی‌شک اجماع قولی حجیت دارد؛ ولی درباره اجماع سکوتی، اختلاف‌هایی مشاهده می‌شود؛ بنابراین بر اساس قول مشهور، دلالت اجماع قولی، قطعی است؛ اما دلالت اجماع سکوتی، ظنی است؛ همانند خبر واحد که وجوب عمل را به همراه دارد، ولی علمی قطعی حاصل نمی‌شود (سالمی، ۲۰۰۸: ۲، ۶۵؛ باجو، ۲۰۰۵: ۲۵۵).

اباضیه برای اجماع دو رکن اساسی برمی‌شمارند:
الف) اهل اجماع: مقصود از اهل اجماع بنا بر مشهور، هر مجتهدی است که فتوای او مقبول است (غزالی، ۱۹۹۶: ۱۲، ۱۸۱).

ب) حصول اتفاق: اهمیت و ارزش اجماع به آن است که تمام عالمان موجود و حاضر به حکم مورد اجماع قائل باشند. سالمی درباره این رکن مهم و اساسی می‌گوید: «آنچه در مورد اجماع دارای اعتبار است، تحقق وصف اتفاق تام بین تمام مجتهدان است؛ به همین دلیل اگر برخی اجماع کردند و برخی دیگر مخالفت نمودند، اجماع محقق نمی‌شود، گرچه تعداد اتفاق‌کنندگان زیاد باشد و مخالفان یک یا دو نفر باشند» (سالمی، ۲۰۰۸: ۲، ۷۸؛ غزالی، ۱۹۹۶: ۱، ۱۸۶).

اصولیان اباضیه برای اثبات حجیت اجماع به همان مبانی و دلایلی استناد می‌جویند که عموم عالمان مذاهب آنها را مطرح می‌کنند (باجو، ۲۰۰۵: ۲۷۰). این مبانی عبارت‌اند از:

الف) استناد به آیات: مهم‌ترین آیه مورد استناد، آیه ۱۱۵ سوره «نساء» است که خداوند کسانی را که غیر سبیل مؤمنان را بیمایند و با مؤمنان مخالفت کنند، به عذاب وعده می‌دهد (ورجلانی، ۱۹۸۴: ۲، ۲۴۹).

ب) استناد به روایات: بر اساس ادعای اباضیه، روایات فراوانی با این مضمون وارد شده است که امت و قول آنان از عصمت برخوردار است و احتمال اشتباه و خطا، ضعیف است.^۶

ج) استناد به اجماع: بر اساس ادعای اباضیه، صحابه اتفاق نموده‌اند که اگر کسی برخلاف اجماع آنان رفتار نماید، او را تخطئه کنید. از سوی دیگر معلوم است که صحابه در این سخن به دلیل قطعی استناد می‌جویند؛ پس قول آنان حجت است (سالمی، ۲۰۰۸: ۲، ۷۱).

نقش اجماع در فقه اباضیه

در فقه اباضیه از اجماع در موارد مختلفی استفاده شده است که به چند نمونه اشاره می‌شود:

الف) نماز نشسته: آدم مریضی که توان ایستادن دارد، نماز را نشسته بخواند یا کسی که می‌تواند نماز را رو به قبله و ایستاده بخواند، روی مرکب بخواند و رکوع و سجود را با اشاره انجام دهد، بالا جماع نماز محسوب نمی‌شود^۷ (اطفیش، ۱۹۸۵: ۳، ۴۹).

ب) حکم مفقود: فقه اسلامی برای آدم مفقود (گمشده) برای اموال همسر و تعهدات او و اینکه بر چه کسی مفقود اطلاق می‌شود، احکامی وضع کرده است؛ بر همین اساس اباضیه، آدم مفقود را کسی می‌داند که خبری از او قطع گردد، هر چند امکان پیدا شدن او وجود داشته باشد. احکام مفقود نخستین بار در زمان عمر و بر اساس اجماع اهل آن زمان ثابت شده است؛ زیرا بر احکام صادر از طرف عمر درباره مفقودان اعتراضی نکردند (اطفیش، ۱۹۸۵: ۱۲، ۱۷۸).

در این فتوا اولاً به اجماع اهل یک عصر یعنی عصر صحابه استناد شده است؛ ثانیاً از اجماع دو تصویر اراده شده است: اجماع نقلی و اجماع سکوتی.

ج) کیفیت استعاده: در اینکه استعاده به گفتن «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» است یا گفتن «إِعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»، اختلاف است؛ اباضیه جمله اول را استعاده می‌دانند و دلیل آن را اجماع امت بیان می‌کنند؛ ولی سخاوی ادعای اجماع بر شکل دوم را دارد (اطفیش، ۱۹۸۵: ۳، ۱۰۸).

بنابراین اجماع یکی از مصادر تشریح اباضیه است و عنصر اساسی در اجماع، همسویی نخبگان امت اسلامی یا عالمان یک عصر است.

۳-۲. قیاس

یکی دیگر از منابع و مصادر فقه اباضیه، قیاس است که دومین مصداق رأی است. قیاس چنانچه خواهد آمد، به دو قسم منصوص العله و مستنبط العله تقسیم می‌شود. قسم اول یعنی منصوص العله، حتی در میان امامیه نیز استفاده می‌شود، اما در حجیت قسم دوم اختلاف است.

یکی از عالمان اباضیه در تعریف قیاس می‌گوید: «قیاس در اصل، شبیه‌کردن چیزی به غیرش است و حکم آن نیز این‌گونه است که اگر علت‌ها یکی بود، حکم اصل را در فرع نیز جاری می‌نماییم» (ابن برکه، بی‌تا: ۱، ۱۵۵). سالمی نیز می‌گوید: «حمل فرع بر اصل را در برخی از احکامش قیاس می‌گویند» (سالمی، ۱۹۸۳: ۱، ۲۵). او همچنین در جای دیگری بهترین تعریف را این تعریف می‌داند: «حمل چیزی که حکمش مجهول است بر چیزی که حکمش معلوم است، البته به دلیل چیزی که بین این دو مشترک است» (سالمی، ۲۰۰۸: ۲، ۹۱).

بر اساس باور اباضیه، تعبد به قیاس را هم شرع و هم عقل تأیید می‌کند (سالمی، ۲۰۰۸: ۲، ۹۱). برخلاف مخالفان قیاس که معتقدند تعبد به قیاس موجب تناقض و تضاد در احکام و اجتماع حلال و حرام می‌شود، اباضیه بر این باورند که تعبد به قیاس شرعاً واجب است (نجداد بن موسی، بی‌تا: ۶۴) و به قرآن (ابن برکه، بی‌تا: ۱، ۱۱۴؛ نجداد بن موسی، بی‌تا: ۵۹؛ ورجلانی، ۱۹۸۴: ۳، ۳۳۰)، سنت (ابن برکه، بی‌تا: ۱، ۱۱۲)، عمل صحابه (ابن برکه، بی‌تا: ۱، ۱۱۴؛ ورجلانی، ۱۹۸۴: ۳، ۳۳۰) و عقل (نجداد بن موسی، بی‌تا: ۶۷) استناد می‌جویند.

مهم‌ترین دلیل قرآنی بر قیاس قول خداوند متعال است که می‌فرماید: «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ» (حشر: ۲). بر اساس باور اباضیه، آیه شریفه درصدد تذکر به مؤمنان است که از سرنوشت یهودیان بنی‌النضیر درس عبرت گیرند که با رسول خدا (ص) دشمنی کردند و مکر و حيله نمودند و از پیمودن مسیر یهودیان پرهیزند، وگرنه همان عذاب شامل حال مؤمنان نیز می‌شود (ورجلانی، ۱۹۸۴: ۳، ۳۲۷). اصولیان اباضی این قیاس را وسعت می‌دهند و در معنای عام به کار می‌برند تا حکم بر اشباه و نظایر نیز شامل شود

(اطفیش، ۲۰۰۷: ۱، ۱۰). بر اساس قول ثعلب که سرآمد لغویون است، اعتبار در آیه شریفه همان قیاس است (ورجلانی، ۱۹۸۴: ۳، ۳۲۷).

قیاس دارای چهار رکن است؛ از این چهار رکن، حکم فرع به دست می‌آید که ثمره قیاس است. این چهار رکن عبارت‌اند از:

الف) اصل و مقیس: حکم آن معین و مشخص است.

ب) حکم اصل: حکم شرعی است و به صورت نص و صریح، حکم اصل را بیان می‌دارد.

ج) فرع: برای آن حکمی به صورت نص و غیرنص وارد نشده است و به دنبال استفاده حکم آن از اصل هستیم.

د) علت: به وصفی که در اصل وجود دارد و شارع به آن دلیل حکم می‌کند، اطلاق می‌گردد (ابن بركة، بی تا: ۱، ۱۱۰ - ۱۱۱؛ نجاد بن موسی، بی تا: ۵۹ - ۸۳).

ثابت کردن حکم اصل برای فرع، منوط به علل و شرایطی است که باید فراهم باشند و اگر این شرایط را مدنظر قرار ندهیم، بدون هیچ محدودیتی می‌توانیم برای هر چیزی حکمی قیاسی صادر کنیم. بر اساس قول سالمی، این علل و شرایط عبارت‌اند از علت در اصل و فرع موجود باشد؛ مانعی از جریان علت در فرع نباشد؛ علت با نص یا اجماع دیگری در تعارض نباشد؛ علت باید گسترده و شایع باشد (سالمی، ۲۰۰۸: ۲، ۱۰۵ - ۱۱۰).

چگونگی و راه‌های دستیابی به علت سبب تقسیم قیاس به منصوص‌العله و مستنبط‌العله شد. بر اساس این تقسیم، علت منصوص آن است که از نطق صریح یا اشاره یا تنبیه یا اجماع حاصل شود؛ اما علت مستنبط از راه‌هایی از جمله سبر و تقسیم، مناسبت و شبهه به دست می‌آید (غزالی، ۱۹۹۶: ۲، ۳۰۶ - ۲۸۸). عالمان اباضیه در حجیت و اعتبار هر دو قسم، دلایل و شواهدی ارائه می‌کنند و به هر دو قسم ملتزم هستند (سالمی، ۲۰۰۸: ۲، ۱۳۵ - ۱۳۹).

نقش قیاس در فقه اباضیه

قیاس به‌وفور در فقه اباضیه کاربرد دارد که برای نمونه به مواردی اشاره می‌شود:

الف) وجوب صدق با خلوت کردن: در اینکه مهر کامل زوجه با دخول واجب می‌شود، اجماعی است؛ اما اینکه با خلوت کردن نیز واجب می‌شود یا نه، فتوای جابر بن

زید و خلفا و عده زیادی از صحابه، ابوحنیفه، شافعی (نظر قدیم) و ابن حنبل بر این است که مجرد کشف عورت و خلوت، موجب وجوب مهریه کامل و عده می‌شود و دلیل این حکم را قیاس نکاح بر بیع و اجاره می‌دانند؛ زیرا آنچه بر اساس عقد در مقابل ثمن قرار می‌گیرد، تسلیم کالا است نه استیفای حقیقت منفعت و با تسلیم کالا، موانع از سوی صاحب مال برطرف شده است (بکوش، ۱۹۸۶: ۳۴۸ - ۳۴۹).

ب) لزوم خروج جنب از مسجد: ورود جنب، حائض و نفساء به مسجد حرام است؛ اما خروج کسی که در مسجد جنب شده، واجب است یا نه؟ برخی خروج را واجب می‌دانند، بعضی گفته‌اند اگر با سیلان نجاست مسجد نجس نشود، خروج واجب نیست، بلکه فقط ماندن او در مسجد مکروه است، ولی برخی عالمان اباضیه به دلیل قیاس، خروج را واجب می‌دانند؛ بدین معنا که آنچه در سنت نهی شده، وارد شدن به مسجد با وصف جنابت است و شخصی که در داخل مسجد جنابت برای او عارض شده، دارای همین وصف است. پس خروج او از مسجد نیز واجب است: «وَالصَّحِيحُ أَنَّهُ كَدَاخِلِهِ جَنَّبًا يَلْزَمُهُ الْخُرُوجُ، لِأَنَّ الْعَلَّةَ حُصُولُ الْجُنْبِ فِي الْمَسْجِدِ» (اطفیش، ۱۹۸۵: ۴۲۴، ۹).

ج) جواز تعلیم قرآن: تعلیم قرآن کریم در مقابل اجرت، جایز است یا نه؟ در این باره دو دیدگاه مطرح است: جواز و عدم جواز. اباضیه تعلیم قرآن با اجرت را به دلیل قیاس جایز می‌دانند: «وَدَلِيلُ جَوَازِهِ الْقِيَاسُ عَلَى الْجُعْلِ فِي غَيْرِ هَذَا الْبَابِ» (اطفیش، ۱۹۸۵: ۲۹۰، ۸).

د) جواز شهادت اعراس: در اینکه شهادت عروس‌ها و زنان عزادار درباره جرح و قتل جایز است یا نه، اختلاف است؛ اباضیه آن را جایز می‌دانند، اما نه از باب قیاس به قبول شهادت اطفال درباره جرح و قتل، بلکه از باب قیاس به قبول شهادت مسافران به همسران خود یا اموری که خود مرد مباشرت در انجام آنها ندارد (اطفیش، ۱۹۸۵: ۴۲۸، ۲۵).

۳-۳. استدلال

سومین قسم از سومین مصدر احکام یعنی «رأی»، استدلال است. استدلال دربرگیرنده سه مصداق استصحاب، استحسان و مصالح مرسله است که در ادامه به این موارد می‌پردازیم.

۳-۳-۱. استصحاب

استصحاب یکی از اصلی‌ترین مصادیق استدلال است. استصحاب در لغت عبارت است از: «طلب همراهی و معاشرت» (ابن‌منظور، ۱۴۰۵: ۴، ۲۴۰۰) و در اصطلاح نیز عبارت است از: «ابقاء ما کان»؛ یعنی حکم بر باقی ماندن آنچه در گذشته بود بر اصلش؛ وجودی باشد یا عدمی. البته تا زمانی که دلیلی یافت نگردد آن حکم اصلی را به حکم دیگری انتقال دهد» (بهلانی، ۲۰۰۹: ۱، ۸۲). استصحاب نزد اباضیه، شافعیه و حنابله، حجت است و ابن‌قیم جوزی در کتاب *اعلام الموقعین عن رب العالمین* باب مفصلی را به استصحاب اختصاص داده است؛ برخلاف حنفی‌ها که استصحاب را حجت نمی‌دانند (سالمی، ۲۰۰۸: ۲، ۱۷۹).

در میان تمام دلایلی که اباضیه برای اثبات حجیت استصحاب استناد می‌کنند، روایت نبوی تأکید بیشتری دارد. رسول خدا (ص) می‌فرماید: «شیطان به سوی یکی از شما می‌آید و می‌گوید وضویت باطل شد، وضویت باطل شد؛ اما شما از نماز منصرف نشوید، مگر زمانی که صدایی شنیدید یا بویی استشمام نمودید»^۸ (بخاری، ۱۴۰۰: ۱۳۴، کتاب الوضوء؛ نیشابوری، ۱۴۱۶: ح ۵۴۰، کتاب الحیض). ابوسته از عالمان اباضیه می‌گوید: «به این حدیث جمهور عالمان استناد می‌جویند» (ورجلانی، ۱۹۸۲: ۱، ۱۲۸)؛ وی سپس از خطابی نقل می‌کند: «این حدیث، منبع و مصدر حکم بر ابقای اشیاست بر اصولشان تا زمانی که خلاف آن ثابت شود» (ورجلانی، ۱۹۸۲: ۱، ۱۲۸).

عالمان و فقیهان اباضیه بر این باورند که برخی از قواعد فقهیه بر استصحاب تطبیق می‌گردد و صحت آنها بر استصحاب متوقف است. این قواعد عبارت‌اند از اصل در اشیاء، اباحه است؛ اصل در ذمه، برائت است؛ و یقین به وسیله شک از بین نمی‌رود (باجو، ۱۹۹۵: ۳۲۰).

نقش استصحاب در فقه اباضیه

در فقه اباضیه به‌وفور از اصل استصحاب برای مصدر شرعی استدلال شده است که به چند نمونه اشاره می‌شود:

الف) استصحاب طهارت دست‌ها: شستن دست‌ها هنگام بیدارشدن از خواب واجب است یا مستحب؟ در صورت شک به نجاست، طهارت آنها استصحاب می‌شود (اطفیش، ۱۹۸۵: ۱، ۱۲۱)

ب) حدّ سفر: در فقه اباضیه مقدار سفری که مجوز قصر نماز مسافر می‌شود، دو فرسخ است و هر فرسخ را بیست و چهار هزار ذراع آدم معمولی می‌دانند. بنابراین مسافری که در دور شدن دو فرسخ از محل سکونتش تردید داشته باشد، بر اساس استصحاب باید نمازهایش را کامل بخواند (اطفیش، ۱۹۸۵: ۴، ۱۹).

ج) عدم ضمانت وکیل: وکیل معزولی که بدون اطلاع از عزل خودش کارهای محول شده را برای موکل انجام دهد، ضامن است یا نه؟ فقه اباضی به دلیل استصحاب حکم وکالت یقینی، او را ضامن نمی‌داند (اطفیش، ۱۹۸۵: ۶، ۱۱۰).

۳-۳-۲. مصالح مرسله

مصالح مرسله عبارت است از «وصف مناسبی که مصلحت بندگان را جذب و مفاسد آنان را دفع می‌کند. شارع نیز این وصف را بعینه با بجنسه در هیچ کدام از احکام معتبر نمی‌داند، برخلاف مصالح معتبره و از طرفی بر عدم اعتبار آن نیز دلیلی یافت نمی‌شود، برخلاف مصالح ملغات» (سالمی، ۲۰۰۸: ۲، ۱۸۵)؛ مانند اینکه اگر کافران در هنگام جنگ عده‌ای از مسلمانان را سپر خود قرار دهند و در پناه آنان قصد صدمه زدن به مسلمانان را داشته باشند و اگر مقابله نشود، هم به مسلمانان صدمه خواهند زد و هم اسیران را خواهند کشت، ولی اگر با آنان مقابله شود، فقط اسیران خواه‌ناخواه گرچه به دست مسلمانان کشته خواهند شد. به همین دلیل مصالح مرسله اقتضا می‌کند کشتن اسیران مسلمان جایز باشد؛ زیرا از مذاق شرع به دست می‌آید که این کار نزدیک‌تر به مصالح مسلمانان است (مکارم شیرازی، ۱۳۹۲: ۲۰۲).

عالم اباضی در کتاب *طلعة الشمس* درباره حجیت مصالح مرسله می‌نویسد: هنگامی که در سیره اصحاب تأمل کنی، در می‌یابی که آنان مصالح مرسله را قبول داشته‌اند و علت آن را هر چند به اجمال و نه عیناً ادله شرعی می‌دانند؛ زیرا ادله شرعی بر معتبر بودن مطلق مصالح دلالت دارد. آنجایی که خداوند متعال می‌فرماید: «وَيَسْتَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالطُوهُمْ فَاِخْوَانُكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعْتَبْتَكُمْ إِنْ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (بقره ۲: ۲۲۰؛ سالمی، ۲۰۰۸: ۲، ۱۴۳).

یکی دیگر از عالمان اباضی بیان می‌کنند که مقاصد الشریعه، مصالح را معتبر می‌شمارد و می‌نویسد: «ینبغی الحاق ما لم یعلم اعتباره منها بما علم اعتباره لعلنا بمراعاة الاصلحیه منه تعالی، تفضلاً علی خلقه و تکرها علی عباده لا وجوباً و لا ایجاباً:

شایسته است آنچه از احکام که دلیلی بر اعتبار آن نیست، ملحق کنیم به آنچه اعتبار آن معلوم است؛ زیرا می‌دانیم که خداوند متعال مصالح بندگان را - به دلیل بخشش بر بندگان و برای آنکه در وجوب یا ایجاب بر آنان کراهتی حاصل نشود - مراعات می‌نماید» (باجو، ۲۰۰۵: ۷۱۸).

با اینکه مصالح مرسله جزء مصادر تشریح اباضیان است، در عرصه عمل تا جایی که در کتاب شرح النیل و شفاء العلیل اثر فاخر قطب‌الائمه اطفیش جستجو شد، موردی یافت نشد که به مصالح مرسله استناد شده باشد؛ همچنین در کتاب معجم مصطلحات الاباضیه نیز این اصطلاح مشاهده نمی‌شود.

۳-۳-۳. استحسان

استحسان در لغت یعنی چیزی را نیکودانستن (ابن‌منظور، ۱۴۰۵: ۲، ۸۷۷)؛ اما در اصطلاح یعنی عدول از قیاسی که ضعیف‌تر است به قیاسی که از او قوی‌تر است یا عدول از دلیل به عادتی به دلیل مصلحت. البته در دلیلی که از آن عدول می‌شود، تفاوتی ندارد که به وسیله کتاب، سنت، قیاس یا اجتهاد ثابت شده باشد؛ همچنین در دلیلی که به سوی آن می‌رویم نیز تفاوتی ندارد که نص کتاب، سنت، اجماع، قیاس، اجتهاد یا استدلال باشد (سالمی، ۲۰۰۸: ۲، ۱۸۷). فقیهان به این منبع و مصدر در موارد زیادی استناد کرده‌اند؛ برای مثال اگر کسی گفت «ثروت من در مساکن هزینه شود»، فقیهان با استدلال به استحسان می‌گویند «تمام اموالش برای مساکن است»، برخی دیگر می‌گویند «ثلث اموالش برای مساکن است»، بعضی دیگر نیمی از اموال او را برای مساکن می‌دانند، برخی نیز یک‌چهارم یا یک‌پنجم یا یک‌دهم را برشمرده‌اند. تمام این اقوال استحسان است؛ بنابراین کسی که یک‌دهم را برگزیده است، این مثال را به ثروت زکاتی تشبیه می‌کند و کسی که یک‌پنجم را برگزیده باشد، این مثال را شبیه غنیمت می‌داند و کسی که یک‌سوم را برگزید، این مثال را شبیه وصیت می‌داند (ورجلانی، ۱۹۸۴: ۲، ۷۴).

نتیجه‌گیری

ساختار اصول اباضی در مقایسه با ساختارهای قدیم و جدید در شیعه و اهل سنت منحصر به فرد است. در این ساختار نه منبع برای کشف احکام معرفی می‌شود، ولی نظام

طولی خاصی در میان آنهاست؛ به گونه‌ای که رأی جامع سه‌گونه منبع و استدلال که شاخه‌ای از رأی است، جامع سه‌گونه دیگر است. در نظر مشهور شیعه و اهل سنت، ادله اربعه از منابع اصلی و بقیه بدون امکان ارجاع یکی به دیگری از منابع تبعی است. اباضیه هر چند استحسان و مصالح را در عرض هم آورده‌اند، دو نقطه عجیب و بحث‌برانگیز در کار آنها وجود دارد؛ اول: ذکر استصحاب با عنوان منابع اجتهاد و آن را زیرمجموعه استدلال و درنهایت نوعی رأی دانستن؛ دوم: اجماع که قسیم رأی است، نوع دیگری از رأی می‌دانند. این تفاوت اصطلاح را در پژوهشی دیگر می‌توان به لحاظ محتوایی بررسی کرد؛ به گونه‌ای که جمع‌شدن همه منابع غیر از کتاب و سنت ذیل عنوان رأی را بتوان نقد و بررسی کرد.

پی‌نوشت‌ها

۱. مکان الاباضیه فی هذا الباب (فقه) ربما كان فی الشریعة الّتی تقع بین اهل الظاهر والحنابلة من جهة و الحنفیه من جهة أخرى.
۲. أما النّادر من النّاس و هم الرّاسخون فی العّلم فلا یشتبه علیهم ذلک لعلمهم من آی القسّمین هو بنصّ أو إجماع أو قیاس أو استصحاب أو غیر ذلک، فإذا تردّد شیء بین الحّل والحرمه و لم یکن فیهِ نصّ و لا إجماع، اجتهد فیهِ المجتهد و أخذ بالدلیل الشرعی فیصیر مثله.
۳. «و ان من انکر شیئا منه: سورة او حرفاً فهو مشرک او مرتد».
۴. و غسل الوجه باستیعاب آی تعمیم و الیدین للمرفقین... و هو موضع یرتفق به آی یتکئی علیهِ و هو مؤصل الذراع فی العصد، معاً یعنی أنّ المرفقین یغسلان مع الیدین و مسح الرّأس و غسل الرّجلین مع الکعبین.
۵. عن عائشة، أنّها كانت تفرک المنی من ثوب رسول الله (ص) (ابن خزیمه، ۱: ۱۴۱۲، ۱: ۱۴۷).
۶. برای مطالعه روایات و چگونگی استدلال به آنها، (ن.ک: ورجلانی، ۲: ۱۹۸۴، ۲: ۲۵۰، سالمی، ۲: ۲۰۰۸، ۶۹ - ۷۰؛ زحیلی، ۱: ۱۹۹۰، ۱: ۵۴۲).
۷. ولی است الصلّاة علی الدّابة أو المحمل بالعود و الایماء أو بالعود و السجود و لو أمکن القیام مجمعا علیها» (اطفیش، ۳: ۱۹۸۵، ۳: ۴۹).
۸. «ان الشیطان لیاتی احدکم فیقول: حدثت حدثت، فلا ینصرفن حتی یسمع صوتا او یجد ریحا» (بخاری، ۱: ۴۰۰؛ ح ۱۳۴، کتاب الوضوء؛ نیشابوری، ۱: ۴۱۶؛ ح ۵۴۰، کتاب الحیض).

فهرست منابع

قرآن کریم

- ابن بركة، عبدالله بن محمد. (بی‌تا). *الجامع*. ج ۱. عمان: وزارة التراث القومي و الثقافة.
ابن حزم، علی. (بی‌تا). *الاحکام*. ج ۱. قاهره: مطبعة العاصمة.

- ابن خزیمه، محمد ابن اسحاق. (١٤١٢ق). صحیح ابن خزیمه. ج ٢. بیروت: المکتب الاسلامی.
ابن منظور، محمد بن مکرم. (١٤٠٥ ق). لسان العرب. ج ١. قم: نشر ادب حوزه.
اطفیش، محمد بن یوسف. (١٩٨٥ م). شرح النیل و شفاء العلیل. ج ٣. جده: مکتبه الارشاد.
اطفیش، محمد بن یوسف. (٢٠٠٧ م). شامل الاصل و الفرع. ج ١. عمان: وزارة التراث و الثقافة.
اطفیش، محمد بن یوسف. (بی تا). الذهب الخاص المنوه بالعلم القالص. ج ١. روی: مطابع العالمیه.
اغبری، اسماعیل بن صالح بن حمدان. (٢٠١٣ م). المدخل الی الفقه الاباضی. ج ١. سب: مکتبه الضامری للنشر و التوزیع.
باجو، مصطفی صالح. (١٩٩٥ م). ابویعقوب السورجلانی. ج ١. مسقط: وزارة التراث القومي و الثقافة.
باجو، مصطفی صالح. (٢٠٠٥ م). منهج الاجتهاد عند الاباضیه. ج ١. عمان: مکتبه الجيل الواعد.
بخاری، محمد بن اسماعیل. (١٤٠٠ ق). صحیح بخاری. ج ١. بیروت: داراحیاء التراث العربی.
بکوش، یحیی محمد. (١٩٨٦ م). فقه الامام جابر بن زید. ج ١. لبنان: دارالغرب الاسلامی.
بهلانی، ناصر بن سالم بن عذیم. (٢٠٠٩ م). نثار الجوهر فی علم الشرع الازهر. ج ٣. مسقط: مکتبه مسقط.
زحیلی، وهبة. (١٩٩٠ م). اصول الفقه. ج ١. دمشق: کلیة الدعوة الاسلامیه.
سالمی، عبدالله بن حمید. (١٩٨٣ م). معارج الامال علی مدارج الکمال. ج ١. عمان: وزارة التراث القومي و الثقافة.
سالمی، عبدالله بن حمید. (١٩٨٩ م). مشارق انوار العقول. ج ١. بیروت: دارالجيل.
سالمی، عبدالله بن حمید. (٢٠٠٨ م). طلعة الشمس. ج ١. عمان: مکتبه الامام السالمی.
سیابی، خلفان بن جمیل. (٢٠١٥ م). فصول الاصول. ج ٣. مسقط: وزارة التراث و الثقافة.
شقصی الرستاقی، خمیس بن سعید. (٢٠٠٦ م). منهج الطالبین و بلاغ الراغبین. ج ١. مسقط: مکتبه مسقط.
ضیایی، علی اکبر. (١٣٩٠ ش). تاریخ و اعتقادات اباضیه. ج ١. قم: نشر ادیان.
عبدربه، سیدعبدالحافظ. (١٩٨٧ م). الاباضیه مذهب و سلوک. ج ٢. قاهره: [بی نا].
غزالی، محمد بن محمد. (١٩٩٦ م). المستصفی فی علم الاصول. ج ١. بیروت: دار الکتب العلمیه.
فراهیدی، ربیع بن حبیب. (٢٠١٤ م). الجامع الصحیح. ج ١. سب: مکتبه الضامری للنشر و التوزیع.
قتبیه، مریم بنت سعید بن علی. (١٩٩٦ م). نظریات حول المذهب الاباضی. ج ١. سب: مکتبه الضامری للنشر و التوزیع.

ساختار جدید مصادر تشريع اباضية معاصر / ۱۳۱

- كدمى، ابى سعيد محمد بن سعيد. (۱۹۸۴ م). *المعتبر*. ج ۱. عمان: وزارة تراث القومى و الثقافة.
- كندى، احمد بن عبدالله. (۱۹۸۳ م). *المصنف*. ج ۱. عمان: وزارة التراث القومى و الثقافة.
- معمر، على يحيى. (۲۰۰۳ م). *الاباضيه بين الفرق الاسلاميه*. ج ۲. سيب: مكتبة الضامرى للنشر و التوزيع.
- مكارم شيرازى، ناصر. (۱۳۹۲ ش). *دائرة المعارف فقه مقارن*. ج ۱. قم: انتشارات امام على بن ابى طالب (ع).
- نجداد بن موسى. (بى تا). *الاكله و حقايق الادلة*. نسخه خطى.
- نیشابورى، مسلم بن حجاج. (۱۴۱۶ هـ). *صحيح مسلم*. ج ۱. بيروت: مكتبة المعارف.
- ورجلانى، يوسف بن ابراهيم. (۱۹۸۲ م). *حاشية الترتيب*. ج ۱. عمان: وزارة التراث القومى و الثقافة.
- ورجلانى، يوسف بن ابراهيم. (۱۹۸۳ م). *الدليل و البرهان*. ج ۱. عمان: وزارة التراث القومى و الثقافة.
- ورجلانى، يوسف بن ابراهيم. (۱۹۸۴ م). *العدل و الانصاف*. ج ۱. مسقط: [بى نا].